

نازان اوستونداغ

الهیات مدرنیته دمکراتیک:

کار حقیقت آزادی

ابتکار عمل آزادی برای اوجالان

نازان اوستونداغ

الهیات مدرنیته دمکراتیک:

کار حقیقت آزادی

ابتکار عمل آزادی برای اوجالان

نام کتابچه: الهیات مدرنیته دمکراتیک: کار، حقیقت، آزادی
نویسنده: نازان اوستونداغ
موضوع: ابتکار عمل بین‌الملل برای آزادی عبدالله اوجالان
طراحی و صفحه‌آرایی: مرکز انتشارات پژاک
چاپخانه: شهید جگرخوین
انتشارات: مرکز انتشارات پژاک
چاپ اول ۱۴۰۲

فهرست

۵	پیشگفتار
۸	امِـرالی به مثابه نقطه مقابل حاکمیت
۱۸	مدرنیته کاپیتالیستی به مثابه الهیات
۲۴	به سوی الهیاتی جدید
۲۹	آزادی
۳۴	حقیقت
۳۷	نتیجه

پیشگفتار

ابتکار عمل بین‌الملل «آزادی برای عبدالله اوجالان - صلح برای کردستان»، یک کمپین فراملیتی صلح، برای آزادی رهبر آپو و راه حلی مسالمت آمیز برای مسأله کورد می‌باشد. این [کمپین] فوراً پس از ربوده شدن رهبر آپو و استرداد وی به جمهوری ترکیه در نتیجه همکاری سرویس‌های اطلاعاتی در ۱۵ فوریه ۱۹۹۹، تأسیس شد. بخشی از فعالیت‌های این کمپین به انتشار آثار رهبر آپو اختصاص یافته است. کتابچه‌ی «الهیات مدرنیته دمکراتیک: کار، حقیقت، آزادی»^۱ نوشته‌ی نازان اوستونداغ یکی از کتابچه‌های مجموعه «برساخت حیات آزاد: دیالوگ‌هایی با اوجالان»^۲ می‌باشد که همگی این مجموعه در یک کتاب جمع شده‌اند، این کتاب حاوی مجموعه مقالاتی از نویسندگان، متفکران و انقلابیون جهانی است تا در مورد افکار رهبر آپو نظرات خود را بیان دارند تا فضای دیالوگی حول اندیشه‌ی رهبر آپو شکل بگیرد. این مقالات برای نخستین بار، واکنش‌های مکتوب به نوشته‌های زندان رهبر آپو را گردآوری نموده و شماری از آکادمیسین‌ها، نویسندگان، و انقلابیونی را که به اندیشه‌های وی علاقه‌مند هستند یا از تفکرات وی الهام گرفته‌اند، دور هم جمع کرده است. ترجمه این مجموعه به زبان‌های مختلف، تلاشی است برای گسترش و ژرفا بخشی هر چه بیشتر به دیالوگ موجود. امید است که اثر حاضر، دیوارهای زندان را نیز درنوردد، چرا که حصر و انزوای شدید اعمال شده بر زندان جزیره امرالی، اندک مجالی برای دیالوگ با ایشان بر جای گذاشته است. با توجه به اینکه نوشتن به وسیله‌ای برای رهبر آپو بدل شده، تا به واسطه آن بر انزوا و حصر غلبه نموده و با طیف گسترده‌تری از مخاطبان ارتباط برقرار نماید، امیدواریم مجموعه‌ی مذکور بتواند راهگشای مخاطبان گردد تا از این طریق در تلاش‌های وقفه‌ناپذیر و فزاینده رهبر آپو جهت برساخت جهانی بهتر، سهیم گردند.

1 - The Theology of Democratic Modernity: Labor, Truth, and Freedom

2 - BUILDING FREE LIFE: Dialogues with Ocalan

«وقتی به مقوله موج - ذره فکر می‌کنم، که سنگ بنای جهان است، بدون تردید تاکید می‌کنم که انرژی، آزادی است. من معتقدم که ذره مادی، بسته ای از انرژی محبوس شده است. نور حالتی از انرژی است. آیا می‌توان جریان آزاد نور را انکار کرد؟ باید در نظر داشت که کوانتوم به عنوان کوچکترین حالت ذره ای انرژی تعریف می‌شوند و امروزه تقریباً به عنوان عاملی در نظر گرفته می‌شود که همه تنوع ها را توضیح می‌دهد. بله، حرکت کوانتومی، قدرت خلاقانه تفاوت‌مندی ها است. نمی‌توانم در برابر این سوال مقاومت کنم که آیا این همان خدایی است که بشریت همواره در جستجوی آن بوده است؟».

عبدالله اوجالان

آنچه در اینجا باید روشن گردد، نه مقوله متافیزیک و دیالکتیک، بلکه تمایز بین آفرینش های متافیزیکی خوب و زیبا و آفرینش های متافیزیکی بد و زشت، می‌باشد. همچنین، مسأله، دوراهی دین-الحاد، یا فلسفه علم نیست، بلکه باورهای دینی، فلسفی و علمی، حقیقت و فرضیات است که زندگی را پایدارتر و جذاب تر می‌کند.

عبدالله اوجالان

امرالی به مثابه نقطه
مقابل حاکمیت

زندان‌های جزیره نقش مهمی در ایجاد فانتزی‌های سیاسی مبتنی بر روابط حاکمیت، ایفا می‌کنند. به لحاظ تاریخی، کولونی‌های جزایی، آسلاف زندان‌های جزیره هستند و قدرت‌های استعمارگر برده‌فروش نظیر بریتانیا و فرانسه، در کنار امپراتوری چین^۱ در چین و امپراتوری روسیه، گاهی کولونی‌های جزایی خود را در جزایر مستقر کرده‌اند. با فرا رسیدن مدرنیته، زندان‌های جزیره برای جدا نگه داشتن فیزیکی و نمادین خطرناک‌ترین و بدنام‌ترین قانون‌شکنان از جامعه، به روشی رایج‌تر بدل شد. دولت‌ملت‌ها در مکان‌هایی مانند استرالیا، کلمبیا، اندونزی، فرانسه، سنگال، اسپانیا، آپارتاید آفریقای جنوبی، و ایالات متحده، زندان‌های جزیره‌ای ایجاد کردند. همانطور که مایکل تاوسیگ^۲ در کتاب درخشان خود، «موزه کوکائین من»، اشاره کرد، جغرافیا، تاریخ، خاطرات، و اسطوره‌های مرتبط با زندان‌های جزیره‌ای، مسیرهایی جایگزین برای ردیابی توسعه شکل دولت مدرن، می‌باشند. زندان جزیره‌ای مانند قرنطینه است: در زندان جزیره، نظم سیاسی به وجود آمده و قوام می‌یابد که می‌خواهد صمیمیت‌ها، مسیره‌ها و تحرک را کنترل و محدود نموده و جهت درک افکار و اعمال مژده‌آمیزی که جرأت دیدن رویای جهانی متفاوت را دارند، از تمثیل «واگیردار بودن»، بهره می‌گیرد.

از آن جا که این جزیره از سرزمین اصلی جدا شده است، خارج از جامعه، قانون، و فرهنگ، است. انزوا در جزیره‌ای دورافتاده، فرد را در وضعیت «فرا تر از بیرون» قرار می‌دهد. انزوا عبارت است از وضعیتی که در آن، دولت، تبعید، محرومیت، ضعفگی، امحاء و عدم تعادل را بر بدن زندانی و فضایی که در آن سیر می‌کند، تحمیل می‌کند.

منزوی شدن در زندان جزیره‌ای، بی‌خانمانی، سردرگمی، و تنهایی را بر هویت فرد حک می‌کند. در مورد اوجالان، این واقعیت که او از شرکت در فرآیندهای ناسیونالیزه شدن، خانوادگی شدن، و مالکیت، که پیش‌شرط فردی شدن در مدرنیته است، خودداری می‌ورزد، به این معنی است که او از نظر قانون به عنوان یک فرد تلقی نمی‌شود و بنابراین، حقوقش انکار می‌گردد. هر بار که وکلای او از ملاقات با وی منع می‌شوند، نه تنها اوجالان، بلکه تعلقات و سیوررت‌هایی که حاضر به بازتولید روابط ملت، خانواده و مالکیت نیستند،

۱ - Qing Empire: دودمان چین یا خاندان منچو؛ دودمانی که از نیمه قرن ۱۷ میلادی تا سال ۱۹۱۲، بر چین حکمرانی می‌کرد.

۲ - Michael Taussig: انسان شناس استرالیایی و استاد دانشگاه کلمبیا.

محکوم گشته و طرد می‌شوند. در عین حال، هر گونه ارتباطی که با اوجالان ایجاد می‌شود و نام او را به مردم یادآوری می‌کند و همه جهت گیری های جمعی معطوف به او، به ظرفیت هایی فراتر از قوانین ملی، خانوادگی، و مالکیت، اشاره می‌کند و خواستار سیاسی شدن است.

جزیره : قطعه زمینی محصور در آب، که جدا از خشکی اصلی است. مرزی روی دریا؟ یک حد؟ یا یک دروازه ؟ دروازه : جلوی در. بین بسته شدن و باز شدن.

نظریه اجتماعی معاصر نشان داده است که زندگی در حاشیه فضایی دولت‌ملت، به معنای زیستن در مرزهای قانون است، بدین معنا که در چنین حاشیه‌هایی، زندگی متساویاً مستعد اعمال قانون یا کنار گذاشتن آن، می‌باشد. مناطق ایزوله، نواحی اشغالی، اردوگاه‌های پناهندگان، زندان‌ها، زندان‌های جزیره‌ای، مثلاً مکان‌هایی نظیر گوانتانامو یا امرالی، فضاهایی هستند که قانون در آن‌ها صدمه رسانده و به هنگام اعمال، آزار می‌بخشد. با این حال، زمانی که این امر تعمداً از سوی قدرت اجرایی نادیده گرفته شده و از آن چشم پوشی شود، آسیبی با شدت یکسان ایجاد خواهد شد. قاعده اضطراری در چنین مکان‌هایی دائمی است و عادی بودن، استثنا است. همچنین، اینها مکان‌هایی هستند که در آن، قوای قانونگذاری، مجریه و قضایی، به دلیل مطلق شدن اقتدار پلیس، نگهبانان و مدیریت اردوگاه، غیر قابل تفکیک می‌شوند. در حاشیه دولت‌ملت و در سرحد قانون، قانونمندی و خشونت قابل تشخیص نیستند.

با این حال، این فضاها همچنین گواه این واقعیت هستند که حاشیه‌ها می‌توانند به دروازه‌های قدرتمندی تبدیل شوند که به سوی راه‌های کاملاً دگرگون‌کننده «صیروت» و «تعلق» گشوده می‌شوند.

دروازه، یکی از آن کلماتی است که عمل می‌کند؛ این واژه، فضا را به زمان تبدیل می‌کند. دروازه، مکامندی محصور را دچار فوران نموده و آن را به منادی آنچه ممکن است صیروت یابد، پیام آور پتانسیل و زایشی پیش رو، تبدیل می‌کند. دروازه، جایی است که خاطرات جمع می‌شوند و امید، فضا را پر می‌کند؛ در واقع، در میان آنچه که مدت‌ها پیش اتفاق افتاده و آنچه هرگز تبدیل نشده است قرار دارد.

انزوای عبدالله اوجالان، از همان روز زندانی شدن وی، عرصه ای بوده است که دولت و جنبش آزادی کردستان بر سر آن نبرد کرده‌اند. هدف دولت این بود که امرالی را به صورت مکانی و نمادین، استثنایی و خارجی جلوه دهد و در نتیجه آن را به سیستمی تبدیل کند که در آن، زندگی و قانون منسوخ شوند. از سوی دیگر، جنبش آزادی کردستان، خلق، و اوجالان، تلاش کردند تا آن را به دروازه ای دائمی و منبعی بالقوه مبدل سازند. از این منظر، حتی می توان استدلال کرد که آنچه در امرالی نگاشته شده و بیان گردیده، حکایت تشکیل و حفظ این پتانسیل می‌باشد. علاوه بر این، دقیقاً برعکس حاکمیت، منحصر به فرد بودن و موفقیت تاریخی عبدالله اوجالان، همان چیزی است که او با اعمال و نوشته های خود در این دروازه موسوم به امرالی، آفریده است. در این مقاله، من نوشته‌ها و پراکتیک بیست سال اخیر اوجالان را در پرتو هیات غیرحاکمیتی - که معتقدم او در امرالی ایجاد نموده - و مفاهیم کلیدی آن الهیات، واررسی خواهم کرد.

در نظریه سیاسی، با ارجاع به کارل اشمیت و جورجیو آگامبن، حاکمیت، بیش از پیش به عنوان ظرفیت و اختیار تصمیم‌گیری در مورد وضعیت استثنایی، تعریف می‌گردد؛ حاکمیت، قدرتی است برای اعلام وضعیت اضطراری و تعلیق عملکرد عادی قانون. حاکمیت، مرجعی است که تصمیم می‌گیرد چه کسی، چه چیزی، کجا و کی در حیطه قانون یا خارج از آن قرار می‌گیرد. حاکمیت، مسئول حفاظت از نظم قانونی است و به نام حمایت از آن نظم، می‌تواند نیاز به لغو، تعلیق یا نقض قانون را مطرح نماید. در این تعبیر، حاکمیت هم در داخل قانون و هم فراتر از آن است؛ هر آنچه در داخل و در خارج از جامعه است، در محدوده آن قرار می‌گیرد.

حاکم نیز همواره به طرز بالقوه ای خشن است، پتانسیلی که به آن، ویژگی قداست و تسخیرناپذیری می‌بخشد. در مدرنیته کاپیتالیستی، دولت‌ملت، یگانه بازیگر حاکم قانوناً شناخته شده بین المللی می‌باشد. دولت، در ذات خود، «عقلانیت» مدیریت و اداره را با نوعی از دیانت در هم می‌آمیزد، که از مردم می‌خواهد محض رضای آن بکشند و یا کشته شوند. کسانی که با دولت‌ملت مبارزه می‌کنند، این نوع حاکمیت را بازتولید کرده و از اشکال و سبک‌های دولت‌سازی تقلید می‌کنند و در نتیجه، کیفیتی مقدس به خود می‌گیرند. دولت‌ملت معاصر، دقیقاً مانند خدایان اساطیری، خشوتی غیرقابل وصف را علیه چنین دشمنانی به راه می‌اندازد. بنابراین، برای مثال، جای تعجب نیست که هر زمان که جنبش آزادی کردستان، ویژگی های یک

قدرت مستقل را در مناطق کردنشین توسعه می‌دهد، دولت ترکیه در برابر پاسخ به این امر در چهارچوب قانونی مجازات یا جنگ، مقاومت می‌کند. در عوض، در چنین مواردی، خشم آن، شکل افراطی و حالت تقلیدی از خشم خدایان (دفن نشدن اجساد، تاختن بر اجساد به وسیله تانک و...) به خود می‌گیرد. همچنین جای تعجب نیست سایر دولت‌ها که وجود خود را مدیون این درک مشترک هستند که حاکمیت باید در انحصار دولت باقی بماند - دولتی که ظاهراً ملت را نمایندگی می‌کند، در مورد چنین رویدادهایی سکوت پیشه کنند، البته اگر آشکارا از آن حمایت نکنند.

آگامبن، هنگام نوشتن در مورد چگونگی عملکرد قدرت و حاکمیت در دنیای مدرن، به وضعیتی در حقوق روم اشاره می‌کند: «هوموساگر».

هوموساگر شخصی است که می‌تواند توسط هر کسی کشته شود، بدون اینکه مرگ او به عنوان یک قربانی تلقی شود؛ از این رو، وی شخصی است که هر کسی می‌تواند بر او اعمال حاکمیت کند. در رابطه با هوموساگر، قانون عادی از کار می‌افتد، و از این رو، کشتن او قتل تلقی نمی‌شود. برعکس، کشتن او چنان عملی عادی است که حتی ارزش توجه، یادآوری، یا بحث را ندارد. در این تعبیر، برخورد با هوموساگر، حاکمیت را دمکراتیزه نموده و آن را در دسترس همگان قرار می‌دهد. در حالی که به گفته آگامبن، یهودیان در اردوگاه‌های نازی نمونه‌ای کلیدی از تولید هوموساگر در مدرنیته هستند، آشیل بمبمه استدلال می‌کند که هوموساگر با نگاهی به نحوه رفتار استعمار و اشغال با قربانیانش، به بهترین وجه قابل درک است.

یکی از مهم‌ترین کمک‌های نظریه سیاسی و اجتماعی معاصر آگامبن، پیشنهاد او مبنی بر این است که عضویت و طرد شدن از گروهی که در دنیای مدرن شکل نژادی یا قومی به خود می‌گیرد، ذاتی شکل دولت مدرن و حاکمیت آن است. از این نظر، هویت‌ها بسی فراتر از کلمات موجود در فهرست‌ها هستند، مانند کردی، عربی، و ترکی و... علاوه بر این، آنها اصلاحیه‌ای برای شکست نظریه مارکسیستی در تشخیص اهمیت آنها، نیستند. آنها به صورت هیرارشیک و تبعیض آمیز در درون ماتریکس سیاست زیستی و حاکمیت شکل می‌گیرند و گره‌هایی هستند که سلطه مدرنیته کاپیتالیستی و دولت‌ملت، از طریق آنها صورت می‌گیرد. محققان آمریکایی - آفریقایی و نظریه پردازان استعمارزدایی، این ایده‌ها را با نشان دادن آسیب‌های عمیقی که مدیریت، قدرت و حاکمیت نژادی و قومی ایجاد می‌کنند و نحوه انتقال آنها در نسل‌ها و ایجاد جوامع مختلف با تاریخ‌های متفاوت و ذهنیات متمایز، توسعه

داده اند. عضویت در ملت، از چنین جوامعی سلب شده است. در این میان، ملت، به عنوان یک کلیت مستقل و قابل درک برای خود در رابطه با چنین جوامعی تشکیل شده است. در تلاش برای بهبود «اقلیت‌های منحرف» و «اقلیت‌های سرکش»، آن‌ها را کمی سازی، قرنطینه و مدیریت می‌کند، و از این رو، همراه با حاکمیت، هدف، جهت گیری، و سازوکار اداری را نیز به دست می‌آورد.

معنی همه اینها این است که از آنجایی که هیرارشی بین نژادها و قومیت‌ها، تشکیل دهنده دولت‌ملت است، در یک جامعه به شدت کثرت‌گرا، دولت‌ملت، نوعی عدم امکان ساختاری است، یا به بیانی پرشورتر و جهانی‌تر: دولت و کثرت با هم در تضاد هستند. در واقع، اوجالان در کتاب‌های خود بر اجتناب ناپذیری ماندن دولت و جامعه در تضاد دائمی و فرآیندهای آنتاگونیستی تبدیل شدن به جامعه (جمع‌سازی) و تبدیل شدن به دولت، تأکید می‌کند. همواره یکی به قیمت دیگری رشد می‌کند. اگر دولت مقدس است - و در واقع مقدس و الهی است تا زمانی که مانند یک خدا، تنها موجودی است که حق وضع و عدم وضع قانون را دارد - پس هویت‌هایی که بدون توسل به دولت بازتولید می‌شوند، به منزله توهین به مقدسات و هتک حرمت قدسی هستند. به عبارت دیگر، دولت و انبوه، نه تنها به لحاظ ساختارین متضاد هستند، بلکه تا آنجا که به الهیات سیاسی مورد حمایت آنها مربوط می‌شود، کاملاً متفاوت می‌باشند. با این حال، این موضوع بحث ما نیست.

دقیقاً مانند حاکم، هوموساگر نیز، هم در داخل و هم خارج از قانون قرار دارد. او در چهارچوب قانون است، زیرا از طریق او است که می‌توان باطن قانون را تصور نموده، و تشکیل و سازمان داد. با انکار وجود اجتماعی و سیاسی اوست که در می‌یابیم چه کسی مشمول قانون می‌شود. برخوردهای چندلایه بین هوموساگر و حاکم، به مردم این امکان را می‌دهد تا بیاموزند که جامعه چگونه نظم یافته است، چه عضویت‌هایی برای داشتن حقوق لازم است، و ابزارها و روابطی که از طریق آنها حاکمیت به دست می‌آید، کدامند. از سوی دیگر، هوموساگر به پوچی و فقدان (هویت و تعلق) اشاره دارد که فراتر از قانون و تشخیص است. از این نظر، هوموساگر، هم یک میانجی است و هم یک حد. در درون مدرنیته سرمایه داری، هوموساگر و حاکمیت در یک رابطه دیالکتیکی دگرگونی متقابل نیستند، بلکه در پیوستگی هستند. رابطه آنها به صورت بیضی رخ می‌دهد و برخورد آنها باعث

جداسازی و تقسیم فضا به کوچکترین سلول های آن می‌شود. وقتی بیضی روی خود تا می‌شود، جدایی ناپذیر می‌گردند.

من استدلال نمی‌کنم که عبدالله اوجالان یک هومو ساکر در امرالی است: دولت دقیقاً به این دلیل احساس نیاز می‌کند که به طور مداوم حاکمیت خود را برای خود، جامعه و جهان اجرا کند چون او واقعاً یک هوموساکر نیست. در واقع، موارد زیادی بوده است که ما شاهد ظرفیت خلق کرد، جنبش و رهبری آن، برای بریدن بیضی از نقطه‌های غیرمنتظره به سمت گشایش بوده‌ایم. آنها از این طریق، سیستم امرالی را غیرفعال کرده و آن را به آستانه ای تبدیل کرده‌اند که از طریق آن، تبارشناسی متفاوتی از الهیات سیاسی در میانه دنیای واقعی مدرنیته سرمایه داری نمایان شده است.

برخلاف چیزی که برخی ناظران ادعا می‌کنند، اوجالان یک حاکم مقدس نیست. او هیچ بر هیچ ابزار خشونت کنترل ندارد. وی همزمان در چارچوب قانون زندانی گشته و رها شده است و هیچ استقلال فیزیکی و حقوق فردی ندارد. تنها راهی که اوجالان می‌تواند از طریق آن در جهان مشارکت کند، هدایای شفاهی و نوشتاری اوست که توسط کار ذهنی در شرایط سخت تولید شده است. از سوی دیگر، کسانی که او را به رهبری خود می‌پذیرند، با تبدیل کردن خود به ابزار محض، قرار دادن بدن خود در خط آتش اعتراضات یا اعتصاب غذا برای پایان دادن به انزوای او، با او ارتباط برقرار می‌کنند. رابطه بین اوجالان و پیروانش رابطه ای ملکی، خانوادگی یا طایفه ای نیست و زمانی که از قومیت فراتر رود و به چیزی تبدیل شود که گروه ها و جوامع بزرگتر می‌توانند دنبال کنند، بیشتر فعال می‌شود.

یقیناً چنین رابطه‌ای که مدار، جهت، شدت و سرایت آن و نیز ارزش‌هایی که ایجاد می‌کند، پایان ناپذیر و بوده و برای بازار و دولت غیرقابل مصرفند، برای افراد ممتاز وحشتناک است. البته نه صرفاً برای آنها. همه بازیگرانی که در بازتولید قانون مدرنیته سرمایه داری منفعت خاصی دارند و قدرتشان به وسیله بازتولید قانون مدرنیته سرمایه داری حفظ می‌شود، به این رابطه نسبت های باستان گرایی و سلسله مراتبی ن می‌دهند تا از این طریق، آن را بی ارزش کنند و یا آن را به رابطه مبادله تقلیل دهند یا با تفسیر آن به شیوه ای متفاوتی، آن را غیرقابل بحث کنند. با این حال در قلب این رابطه یک آرمان سیاسی وجود دارد که موفق شده است در طول تاریخ، شکست ناپذیر باقی بماند.

والتر بنیامین و جورجیو آگامبن، هر دو محققانی که در رمزگشایی رابطه

حاکمیت، قانون و خشونت، مشارکت داشته‌اند، همچنین به این فکر کرده‌اند که چگونه نقطه مقابل حاکمیت و خشونت را تصور کنند. به عقیده بنیامین، ابزار محض، نقطه مقابل خشونت است. برخلاف خشونت که همیشه هدفش ایجاد یا تداوم قانون است، ابزار محض شکلی از عمل است که پایان فوری ندارد. در عوض، لحظه و چارچوبی را که در آن آشکار می‌شود، دگرگون می‌سازد. در نتیجه، استثنایی ایجاد می‌کند و پتانسیل برانگیختن تاریخ‌های پنهان، شجره نامه‌ها و مسیرها را دارد. به عنوان مثال، اعتصاب عمومی، متفاوت از انواع دیگر اعتصاب‌ها، به دولت و سرمایه‌یادآوری می‌کند که نه فناپذیر هستند و نه اجتناب‌ناپذیر. در مورد اعتراضات خیابانی و اعتصاب غذا نیز چنین است. در حالی که این اعمال ممکن است یک تقاضای اولیه ظاهری داشته باشند، دستاورد مهم‌تر آنها حرمت‌زدایی از دولت و افشای محدودیت ظرفیت آن و وابستگی‌اش به رضایت، می‌باشد. در چنین مواردی، خشم جمعی «مردم»، شکلی ملموس‌تر و مطلق‌تر از خشم دولت به خود می‌گیرد و دولت، قدرت قانون‌گذاری/ تعلیق خود را از دست می‌دهد. چنین لحظاتی به جای قانون، جذابیت‌ها و طلسم‌های جادویی خود را در قالب نمادها و شعارها ایجاد می‌کند.

به طرز مشابهی، آگامبن اشاره می‌کند که تنها با حرمت‌زدایی و در دسترس قرار دادن آن دسته از امور مشترک که دولت به انحصار خود درآورده و از آن‌ها خرافه، تابو و یک امر قدسی می‌سازد (وسایل، کالاها، ...)، می‌توان بر سیاست حاکمیت فائق آمد. چیزهایی که حرمت‌زدایی می‌شوند، خود را از نام‌هایی که دولت، قانون، بازار و خانواده بر آنها گذاشته‌اند، جدا می‌کنند. آنها به دروازه‌هایی تبدیل گشته و به روی نام‌ها، فرآیندها و معانی جدید باز می‌شوند. در چنین مواردی، زمانی که فرآیند ارائه معنا آزاد می‌شود و به صورت اشتراکی در می‌آید، همه اعمال، اعم از کار، آموختن و عشق ورزیدن، به شکل واقعی خود نمودار می‌شوند. برای آگامبن، این زمانی است که امر مقدس و حاکم، با جادو و بازی جایگزین می‌شود. به عقیده نجات^۱، این لحظه، همان کمون، روژاوا، جزیر^۲ و گزی^۳ است. بنیامین همچنین دیپلماسی (مذاکرات شفاهی) را نیز ابزاری غیرخشونت‌آمیز

۱ - Nejat: رفیق نجات با کد سازمانی «Paramaz Kızılbaş»، که در کتاب گمنام خود، «Menkibe»، به این مسأله اشاره می‌کند که بازی می‌تواند شکلی از کمونالیته باشد.

۲ - شهری در شمال کردستان که در استان شرناخ واقع شده است. در اینجا ذکر نام این شهر به جنگ خودمدیریتی در شمال کردستان اشاره دارد؛ جنگی که پس از اعلام خودمدیریتی آغاز شد و دولت ترکیه با نهایت توان خود به شهرهای کردستان هجوم آورد اما با مقاومت خلق مواجه شد.

۳ - اشاره به اعتراضات سال ۲۰۱۳ در پارک گزی (Gezi) استانبول.

و ناب می‌داند. دیپلماسی به نوعی مکالمه و ارتباط است. دیپلماسی، پایان باز بوده و برابر است و شرکا را مجبور می‌کند که متقابلاً یکدیگر را به رسمیت بشناسند. علاوه بر این، موفقیت آن به نزاکت، سبک، و منش وابسته است، مؤلفه‌هایی که همگی، آن چیزی را که فراتر از موضوع مورد بحث است وارد گفتگو نموده و سایر تاریخ‌ها، متعلقات و میراث‌های انسانی را تداعی می‌کنند. به این معنا، دیپلماسی بین‌زمانندی کوتاه مذاکره هدفمند و زمانمندی ابدی معنوی ابزارهای محض، در نوسان است.

در خلال سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۵، بسیاری از ما در ترکیه در فضای غیرحاکمیتی که اوجالان و جنبش کردی در جریان روند صلح ایجاد کردند، زندگی کردیم. تبدیل امرالی به آستانه‌ای که مذاکرات صلح در آن برگزار می‌شد، پیامدهای گسترده‌ای داشت، و خلق ترکیه را قادر به مذاکره و دیپلماسی و تبادل نظر پیرامون موضوعات مختلف، کرد. همچنین امرالی به نوعی دروازه تبادل هدیه تبدیل شد، ابتدا در سال ۲۰۱۲، با اعتصاب غذای هزاران فعال کرد زندانی در راستای مطالبه صلح و پایان دادن به انزوای اوجالان، و سپس با نامه اوجالان خطاب به خلق که در جشن سالانه نوروز در دیاربکر قرائت شد و آغاز یک دوره جدید پس از مبارزه مسلحانه را اعلام می‌کرد. تخیل سیاسی غیر حاکمیتی که در جزیره پیاده می‌گشت، دولت را در بر گرفته و مردم را حداقل از نظر ذکر (استناد به خاطرات و وقایع گذشته) در شرایط مساوی قرار می‌داد و امکان گردش آزادانه ایده‌ها، ارواح، خاطرات و احتمالات را فراهم می‌کرد: مدارها، جهت‌گیری‌ها، و حرکت‌ها، از مسیرهای مرسوم خود خارج شدند. کلمات و ابزارهای تابو و فحش شده، مانند پ‌ک‌ک، اوجالان، کمونالیسم، دموکراسی رادیکال، خود-مدیریتی دموکراتیک، کنفدرالیسم، دادگاه خلقی و عدالت، دفاع ذاتی جمعی و همبستگی بین‌المللی، وارد دنیای زنده ما شدند. آنها تبدیل به اسباب بازی‌هایی در دستان ما شدند، معانی جدیدی به خود گرفته و زمینه‌ای شدند که روابط جدید در بستر آن‌ها رشد نموده و رویاهای ما از آن‌ها نشأت گرفت. همه ما به نوعی، به جادوگرانی بدل شدیم که می‌توانستیم طلسم کرده و جادو نماییم. در این دوره، هماهنگی طبیعی، اجتماعی و معنوی، سرعت و هیجان آن، مانند موارد [پیش‌آموده] مرتبط با مدرنیته کاپیتالیستی، تجربه شد.

باید یک بار دیگر تاکید کنم که پایه‌های آنچه که از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۵ به وقوع پیوست، از چشم انداز، واژگان و چارچوب تحلیلی‌ای نشأت می‌گرفت که مخالفان از نوشته‌های اوجالان و کنگره‌ها، کنفرانس‌ها، ائتلاف‌های

سیاسی و مذاکراتی پیشنهادی وی، کسب کرده بودند. همه این‌ها شکاف‌هایی را در فضای دولت‌گرایی و سرمایه‌داری در کردستان بایجاد نموده و هم‌زمان باعث اختلال در حمل و نقل کالاها، ایده‌ها و اثرات در ترکیه شده است. کارگاه‌های آموزشی، نشست‌ها و بازدیدهایی که توسط کنشگران سیاسی گرد سازماندهی شده بود، باعث ایجاد یک جنبش چندمرکزی و چند جهته از روشنفکران، روزنامه‌نگاران، جوانان، زنان و چپ‌گرایان در آمد، جزیر، ماردین، وان، سوروچ، و حتی اربیل در عراق، قامیشلی در سوریه و فراتر از آن، شد. من حدس می‌زنم که انقلاب بایستی فقط این نوع حرکت چند جهته و ایجاد شرایطی باشد که آن را بازتولید خواهد کرد. انقلاب عبارت است از گشایش بدنه‌های اجتماعی و فردی به روی یکدیگر، به روی زمامداری‌ها و مکامندی‌های مختلف، ناکارآمد شدن مالکیت، ملت، و خانواده / خاندان در نتیجه چنین حرکتی. [بنابراین]: انقلاب به معنای بدل شدنِ رویاپردازی به شیوه غالبِ «هستی» و «شدن»، می‌باشد.

قبل از ورود به بخش بعدی، باید خاطرنشان سازم که تخیل الهیاتی که در اینجا مورد بحث قرار خواهم داد، تنها بخش کوچکی از کشمکش ذهنی من با کتاب اوجالان، برای معنابخشی به سال‌های اخیر شکل گرفته به واسطه انقلاب و ویرانی را بازتاب می‌دهد. زُرْزُ باتای می‌گوید هنگام خواندن فردریش نیچه، باید خونریزی کرد، زیرا خود نیچه هنگام نوشتن خونریزی کرد. هنگام خواندن اوجالان، باید مسیری به همان اندازه دشوار را برگزید و بر ایمان و عشق به انقلاب، جهان هستی و انسانیت، پافشاری کرد.

مدرنیته کاپیتالیستی به
مثابه الهیات

در حالی که والتر بنیامین، سرمایه داری را یک دین تلقی می‌کند، عبدالله اوجالان معتقد است که ناسیونالیسم دین جدید مدرنیته کاپیتالیستی است. با توجه به رابطه نزدیک بین ناسیونالیسم و سرمایه داری، و این واقعیت که مفاهیم شهروندی مبتنی بر حقوق انتزاعی و کارگر مبتنی بر کار انتزاعی، در عالم خیالی واحدی ممکن شد، می‌توان نتیجه گرفت که هر دوی این ادعاها به یک اندازه درست هستند. آگامبن، مطابق با اظهارات بنیامین و اوجالان، نشان می‌دهد که درک تخیل اقتصادی و سیاسی جهان مدرن، بدون درک مفاهیمی که در مسیحیت توسعه یافته است میسر نیست. به عبارت دیگر مدرنیته سرمایه داری نه تنها یک نظام، بلکه نوعی کیهان‌شناسی و الهیات است. این مسأله، نه تنها زندگی روزمره مردم را شکل می‌دهد، بلکه جهانی را می‌آفریند که در آن، افکار مردم در مورد شادی، عاملیت، اخلاق، معنای زندگی، عشق، غم و شادی، و همچنین احساسات آنها در مورد صمیمیت، تولد، مرگ، قدرت، جنایت، مجازات و... مطابق با نیازهای سرمایه داری سازماندهی می‌شوند.

ملّت، مالکیت و خانواده، عناصر سازنده سرمایه داری به مثابه یک نظام و یک الهیات، هستند. آنها ساختارهایی هستند که تعلق و تجسم را شکل می‌دهند و اهمیت افراد، اشیا و رویدادها را تعیین می‌کنند. آنها همچنین توسط نوعی قداست نسبت داده شده، غیر قابل دسترس شده اند و فراتر از مواخذه قانونی قرار گرفته اند. در سرمایه داری، داشتن ملّت، دارایی و خانواده تقریباً مانند یک عبادت است.

آنچه به مالکیت، ملّت، و خانواده / خاندان محتوا می‌بخشد و حیات ثابتی را به آن تزریق می‌کند، پیشرفت است: یعنی موتور سیستم عملیاتی مدرنیته کاپیتالیستی، که خارج از بحث سیاسی نگه داشته می‌شود و از این رو، فراتر از چالش باقی می‌ماند. بدون ایده پیشرفت، بیشتر نهادهای مدرنیته سرمایه داری - اعم از کارخانه ها، پل ها، نیروگاه های هسته ای، ساختمان ها و مجتمع های آپارتمانی آن - به مدل هایی توخالی تبدیل می شدند. در واقع، کار بنیامین به طرز درخشانی نشان داده است که با تغییر ابژه‌های بت واره شده‌ی پیشرفت و آنگاه که پیشرفت، خود را از شرّ یک ابژه‌ی قبلاً بت واره شده خلاص کند، دوّمی پوسیده و رو به تباهی می‌رود.

در نهایت، کالایی سازی، شبکه تفسیری مدرنیته سرمایه داری و چسبی است که آن را به هم پیوند می‌دهد و فضاها، زمان‌ها، متعلقات، رویدادها و

تجربه‌های متمایز را متناسب جلوه می‌دهد. کالایی سازی، اندازه گیری، کمی سازی و مبادله ارزش را امکان پذیر ساخته و تضمین می‌کند که همه روابط در بازارهای واقعی یا نمادین اتفاق می‌افتد و می‌توان همه احساسات، زندگی و عمل را جایگزین کرد. به‌طور فزاینده‌ای، چیزهای بیشتری در بازار ادغام می‌شوند (از جمله مراقبت، حافظه و درد)، و بر اساس برچسب‌های قیمتی که روی آنها گذاشته می‌شود، معنادار می‌شوند. محققان [عرصه] تحقیقات پسااستعماری و استعمارزدایی که در مورد چگونگی همزمانی سرمایه داری و دولت‌ملت با استعمار از نظر دگرگونی‌های خشونت آمیزی که ایجاد می‌کنند نوشته‌اند، تصدیق می‌کنند که استقلال از قدرت‌های استعماری، منجر به ظهور یک طیف نخبه بوروکراتیک مرد شده است که به جای به ارمغان آوردن آزادی برای مردم، در جایگاه مردم و به نام آنان، عمل می‌کنند. پس چگونه می‌توان مسیر متفاوتی را دنبال کرد و آینده‌ای متفاوت را تحقق بخشید؟ در جریان شورش علیه استعمار، گروه‌های مختلفی از جمله دهقانان و زنان به دلایل مختلف شورش کرده و تلاش نموده‌اند ابزار تولید، بازتولید و دفاع را از کسانی که آنها را در انحصار خود درآورده‌اند، پس بگیرند. با این حال، در دوران استقلال، این وسایل بین مردم توزیع نشد، بلکه توسط دولت‌ملت متمرکز مجدداً در انحصار قرار گرفتند. علاوه بر این، علیرغم این واقعیت که هر ملتی مدعی «منحصراً به فرد بودن» بود، آنچه در مرزهای ملی‌گرایی و دولت‌ملت توانست تجسم یابد، برگرفته از اندیشه و تاریخ غرب باقی ماند و تثلیث «ملت - مالکیت - خانواده»، برای مشارکت در تاریخ جهان ضروری قلمداد شد.

از سوی دیگر، نه سرمایه داری و نه تشکیل دولت، هرگز به طور قطعی کامل نبودند. به گفته چاکرabortی، سیر تاریخی جوامع پسااستعماری از دو مقطع متضاد و متفاوت تشکیل شده است. یکی را می‌توان با تسلط سرمایه و فرآیند کالایی‌سازی توصیف کرد، و دیگری را می‌توان با فرآیند جمعی سازی و اشتراکی سازی مشخص ساخت. در جریان شورش علیه استعمار و دوران متعاقب آن، مناسبات کاپتالیستی و کمونال تولید، بازتولید و دفاع جمعی و سرمایه‌داری، در مکان‌ها و لحظات خاصی با یکدیگر مبارزه می‌کردند که تقریباً همیشه روابط سرمایه‌داری بر آنها حاکم بوده. به عنوان مثال، این واقعیت که نیروی کار همیشه زنده است و بنابراین در برابر انتزاع مقاومت می‌کند، زمانی نمود می‌یابد که ماشین‌ها و ابزارهای

کارخانه در هندوستان به ابژهای مناسک مذهبی تبدیل می‌شوند، یا زمانی که زنان در دوران قاعدگی کندتر کار می‌کنند. یا به عنوان مثالی دیگر، حالت‌های سرخوشی اروتیسمی که هم از سوی خانواده و خانه کنار گذاشته شده اند و هم از سوی بازار، اما همچنان تجربه شده و مردم را به حرکت در آورده و بسیج می‌کردند. در پاسخ به چنین مواردی، سرمایه، نظم و انضباط کارخانه را افزایش داد و احساسات، روابط و فضاهای عصیانگر و متفاوت مردم را به بند کشیده و اینها را به عنوان تازگی و پیشرفت به آن‌ها عرضه کرد، تقریباً به همان روشی که قدرت، زبان را غارت نموده، و کلمات را بی محتوا و دگرگون می‌کند، و میل واقعی برای آزادی را به لفاظی‌های تبلیغاتی تبدیل می‌کند. با این حال، خاطره تقابل سرمایه و اشتراکی بودن، این واقعیت که چنین تقابلی در دنیای مادی تجلی یافته است (مثلاً به شکل کوخ نشینان)، و این واقعیت که این تقابل اشکال بدیعی از دوستی، عشق و جمع بودن را می‌آفریند، به ایده‌ها و اعمالی که هیچ نقشی در بازتولید سرمایه ندارند جان می‌بخشد. بنابراین بسیار حیاتی بود که نظریه پردازان پسااستعماری، بیانگر ایده‌ها و شیوه‌های محلی‌ای - نظیر جنبش‌های دهقانی، شورش‌های ضد کاست، بحث‌ها و ادبیات ضد استعماری - باشند که بعدها توسط موقعیت‌های همسو با مدرنیته کاپیتالیستی تصاحب می‌شوند. با این حال، به همان اندازه که حیاتی بود، مالخولیایی نیز بود، زیرا چنین اعمال و ایده‌هایی از قوام و وحدت قابل اعتمادی برخوردار نبودند و افقی که به آن اشاره می‌کردند نمی‌توانست به‌عنوان امکانی آتی به طرزی واقع بینانه بازتولید شود. به طور خلاصه، اکثر نویسندگان پسااستعماری و ضداستعماری، به غیر از راهی که غرب آن را جهانی تعریف می‌کند، راه مناسبی برای تبدیل شدن جوامع به بازیگرانی در مرحله تاریخی مدرنیته نمی‌دیدند و معتقد بودند که جوامع به واسطه گفتمانی مطالبه‌گرانه که سرمایه‌داری می‌توانست آن را مهار کند، زندانی خواهند شد. حتی رادیکال‌ترین آنها ناگزیر با چارچوب مارکسیستی، که بر تجربه تاریخی، اصطلاحات و شبکه‌های تفسیری غربی متمرکز می‌کرد، پیمان وفاداری بستند. به عبارت دیگر، تفکر غیرغربی محکوم به این شد که نتواند به طور جامع، اتوپیا، اجتماع و تاریخ خود را بر اساس تجربه کار زنده‌ای تئوریزه نماید که کار انتزاعی را در مکان‌ها و دوره‌های خاص، از درون دچار فروپاشی می‌کند.

عبدالله اوجالان همچنین استدلال می‌کند که مدرنیته سرمایه‌داری هرگز

به طور کامل نهایی نمی‌شود. سرمایه داری، ناسیونالیسم و مردسالاری، با وجود خشونت و هژمونی نمی‌توانند چیزی جز بحران بیافرینند. همیشه اقتصادهایی وجود دارند که ارزش‌ها را خارج از فضاها و بازاری‌سازی و کالایی‌سازی، تولید، حفظ و توزیع می‌کنند، توجه مردم را از پویایی ملی‌سازی، خانوادگی‌سازی و مالکیت‌سازی منحرف نموده و دوباره جهت‌دهی می‌کنند. همیشه خاطرات، شورش‌ها، باورها، سنت‌ها و روابطی وجود دارند که به جنبش‌ها علیه مسیر ترقی، انرژی می‌بخشند. اوجالان، این را با مفهوم دفاع ذاتی جامعه در برابر دولت، خلاصه می‌کند. اما در دیدگاه اوجالان، جایی برای مالیخولیا وجود ندارد. برعکس، به جای احساس مالیخولیا برای اشکال و تخیلات اشتراکی از دست رفته یا هرگز تحقق نیافته، بایستی ایده‌ها، روابط و اعمالی را اینجا و اکنون ایجاد کنیم که به بازتولید سرمایه و کالایی‌سازی یاری نمی‌رسانند. این امر تنها با استفاده از یک رویکرد جامع امکان‌پذیر است که به افراد اراده و ظرفیتی می‌بخشد تا به طور مداوم و در ارتباط با همه موضوعات، این سؤال را مطرح کنند که: «چگونه می‌توانم به نیروی مداخله مبدل شوم؟». به نظر من، اوجالان با بحث درباره باورها و متافیزیک، با فراخواندن تاریخ عمیق و عصر نوسنگی، با گرد هم آوردن علوم طبیعی و علوم اجتماعی به واسطه مفاهیمی نظیر ژن‌های اجتماعی، طبیعت دوم و کوانتوم، در جستجوی الهیاتی است که مردم را به طور جمعی به پاسخگویی به سؤالاتی در مورد اینکه آنها از نظر هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، و سیاسی چه کسانی هستند و چگونه باید زندگی کنند، رهنمون سازد.

قبل از پرداختن به برخی از جنبه‌های این الهیات، می‌خواهم بار دیگر بر اهمیت تاریخی رویکردی که از ساختارشکنی، انتقاد، شورش و یادآوری فراتر می‌رود، تأکید ورزم. در دهه اخیر، در سراسر جهان، شاهد لحظاتی بوده‌ایم که جوامع از خود در برابر جامعه‌گشی دفاع کرده و مدرنیته‌های دمکراتیک و کمونال را به اجرا می‌گذارند. این امر تا حد زیادی نتیجه تلاقی مبارزه ستم‌دیدگان، گردش سریع و مسری اخبار و ایده‌های جدید و شکاف‌هایی بود که در سرمایه داری نئولیبرال ایجاد گشتند. انرژی، شدت و تحرک، همراه با بازگشایی‌ها، جهت‌گیری‌ها و اتصال‌های مجدد، مشخصه چنین لحظاتی بود.

با این حال، جنبش و عشقی که خلق‌های مصر، سوریه، برزیل، اندونزی، ترکیه و یونان و امثالهم را احاطه کرده بود، نتوانست به سطح الهیات

ارتقا یابد. در عوض، با در نظر گرفتن اشکال خشونت دولتی و داعش در خاورمیانه، جنگ های مواد مخدر در آمریکای جنوبی، نژادپرستی و بیگانه هراسی در اروپا، و انباشت بدوی تقریباً در همه جا، جنایت سازمان یافته، مدرنیته سرمایه داری را احیا کرد. علاوه بر این، اسلام، که پژوهش ها و بحث های نظری دهه ۱۹۹۰، آن را یگانه الهیات مستقلی می دانستند که قادر است الهیات مدرنیته سرمایه داری را به چالش بکشد، ابزاری برای بازتولید مدرنیته شد. از سوی دیگر، جنبش آزادی گُردستان، که در روزاوا در مقابل نسخه ای از اسلام کاپیتالیستی مدرن شده (یا مدرنیته کاپیتالیستی اسلامی شده) و در باکور^۱ در برابر نسخه ای دیگر مبارزه کرد، موفق به اجرای الهیات متفاوتی شده است. بر این باورم که به دلیل همین الهیات است که این مبارزه، علی رغم ویرانی ای که در هر دو منطقه با آن مواجه شد، همچنان ادامه دارد. در بخش بعدی سعی خواهم کرد این الهیات را که خود را در قالب آزادی، حقیقت، عشق و جنبش بیان می کند، توضیح دهم.

به سوی الهیاتی جدید

مبارزات آزادی کردستان در چهل سال گذشته با هزینه و فداکاری زیادی صورت گرفته است. با این وجود، به تدریج افق و حوزه تأثیر خود را گسترش داده است. امروزه هدف اوجالان و جنبش، تغییر جهان است که از خامیانه شروع می‌گردد. برای جنبشی که در خدمت رهایی ملی شکل گرفته است، غلبه بر مرزهای خود و تبدیل شدن به بازیگری برای تغییرات جهانی، مستلزم پرداختن به پرسش‌های ایدئولوژیک و مادی درباره جهان، انسانیت، و معنای زندگی، همراه با پرسش‌های مربوط به هویت است: «ما کی هستیم و به کجا تعلق داریم؟». با توجه به اینکه نه تنها مدرنیته سرمایه داری، بلکه سنت‌های فرهنگی کردی نیز تاکید زیادی بر خانواده و باروری دارد و بسیاری از کردها، دشمنان آنها و نیروهای بین‌المللی، مبارزه کردها را عمدتاً ناسیونالیستی و جدایی طلبانه تعریف می‌کنند، مبارزه علیه ناسیونالیسم، پدرسالاری و مالکیت، مستلزم آن است که کردها ایده‌ها و آرمان‌های قدرتمند جدیدی تولید کنند که مردم را بسیج کرده و جامعه را دوباره سازماندهی کند. این امر ایجاب می‌کند که مفاهیمی نظیر «خوشبختی»، «رابطه»، «زنانگی» و «مردانگی» از سیستم رها گشته و معانی جدیدی بر آن‌ها بار شود و از طریق تجربیات جدید، محتوایی جایگزین به آن‌ها تزریق گردد. آنچه که به اوجالان، به رغم این واقعیت که او هیچ حاکمیتی ندارد، شأن (و هویت) رهبری می‌بخشد، نه صرفاً آن چیزی است که او از طریق کار ذهنی و عاطفی عظیم (بلاعوض) برای جنبش و خلق خود تولید کرده، بلکه این واقعیت است که او تجربیات خود را در تعامل با کتاب‌هایی که در زندان خوانده بود، مفهوم‌سازی کرد و چارچوب تفسیری و الهیات جدیدی را رقم زد. به این ترتیب، چه در کوبانی، چه در روژاوا، چه در باکور، چه در اربیل، چه استانبول یا اروپا، کسانی که از طریق چنین چارچوب تفسیری و الهیاتی به جهان می‌نگرند، خود را مبارزان حقیقت می‌دانند و نه تنها مسئولیت برقراری عدالت و برابری، بلکه مسئولیت آشکار سازی حقیقت را نیز به دست می‌گیرند. از این نظر آنها نه تنها جنگجو و انقلابی، بلکه نوعی حواری هستند.

کیهان و بشریت

اوجالان معتقد است که مدرنیته کاپیتالیستی، موفقیت خود را مدیون تقسیم مردم، حوزه‌های زندگی و دانش است. در رابطه با دانش، اوجالان به طور خاص استدلال می‌کند که جدایی علوم طبیعی و اجتماعی، هم

باعث تخریب طبیعت و هم ناتوانی انسان‌ها در درک خود و جهان به شیوه‌ای منسجم و مرتبط شده است.

بنابراین، اوجالان در نوشته‌های خود، فیزیک، زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی و تاریخ را بدون برتری دادن یکی بر دیگری، گرد هم می‌آورد. به عنوان مثال، فیزیک کوانتومی و تمرکز بر ذرات زیراتمی^۱، حیاتی بودن کثرت، تفاوت و حرکت برای هستی را نشان می‌دهد. مشاهده ماهیت «آزاد» ذرات زیراتمی متحرک و سرکش، یا رشد، تکثیر و مرگ ارگانیسم‌ها، مفاهیم و همچنین حواس و حساسیت‌هایی را ارائه می‌دهد که می‌توانند برای درک جامعه مورد استفاده قرار گیرند. این روش شناسی همچنین پلی بین گذشته و حال ایجاد می‌کند. در گذشته، دانش با پایش و مراقبت از حیوانات، زمین و گیاهان جمع‌آوری می‌شد و به انسان‌ها کمک می‌کرد تا حقیقت را کشف کنند، خرد به دست آورند و زبانی از استعاره‌ها، کنایه‌ها و تمثیل‌ها به آن‌ها ارائه می‌کرد. همین امر می‌تواند با دمکراتیک کردن دانش فیزیک، زیست‌شناسی و شیمی محقق شود. همچنین با ادغام علوم طبیعی و اجتماعی، در آرزوی ادراک و الهیات جدیدی است. آنجا که می‌نویسد که در شگفت است آیا حرکت کوانتومی، «همان خدایایی است که بشریت همیشه در جستجوی آن بوده است؟»، او سعی دارد از علم و دین فزاتر رود؛ نه بدین معنی که چون خدا آن را آفریده است می‌توان او را در کوانتوم یافت.

همچنین صرف این حقیقت که هیچ خالق‌ی وجود ندارد، نبایستی جستجوی معنویت را از بین برده و موجودیت متافیزیک و تجربه امر الهی را انکار کند. جهان، انسان، طبیعت، و نور سرشار از اسرار، جادو و رمز و راز، باید به دلیل تمایلشان به استعلاء، تکثیر و تفاوت‌پذیری، تحسین شوند، و کوانتوم آن چیزی است که این حقیقت را به ما می‌آموزد.

علوم طبیعی همچنین اوجالان را به تفکر در مورد اخلاق ترغیب می‌کند. اوجالان در کتاب‌های خود اخلاقی را پیشنهاد می‌کند که مبتنی بر این ایده است که زندگی انرژی است و انرژی هرگز از بین نمی‌رود. اگر زندگی انرژی است، پس زندگی حرکت است. هیرارشی زمانی پدیدار می‌شود که حرکت کنترل شود. سرکوب و ظلم حرکت را متوقف می‌کند و آن را از نو

۱ - Subatomic particles: ذرات کوچکتر از اتم را ذرات زیر اتمی می‌نامند و این ذرات به دو دسته «ذرات ترکیبی» و «ذرات بنیادی» تقسیم می‌شوند. مشهورترین ذرات زیر اتمی عبارتند از: «نوترون»، «الکترون» و «پروتون».

جهت دهی می‌کند. وقتی حرکت (یعنی حرکت جسم، ایده‌ها، تصورات) مسدود شوند، فرد به دام افتاده و زندانی می‌گردد. زندگی اخلاقی، تنها با جاری شدن و جریان یافتن در مسیر درست و شکل صحیح، حاصل می‌شود. انرژی و حیات از نوری نشأت می‌گیرد که خورشید به صورت بلاعوض به زمین می‌دهد. خورشید نمونه اولیه [سیستم] هدیه دهی است. انرژی ای که خورشید در سرتاسر زمین پخش می‌کند، اشکال مختلفی به خود می‌گیرد. به همین ترتیب، آنچه در تاریخ، خلق و تجربه شده است نیز ناپدید نخواهد شد؛ بلکه تغییر یافته و متفاوت می‌شود. ارزش‌هایی که با کار بلاعوض ایجاد می‌شوند، به شیوه‌ای خاص، شبیه آن چیزی است که خورشید به زمین می‌دهد. آنها نه تنها هرگز به طور کامل از بین نمی‌روند، بلکه نمی‌توان آنها را احصاء، محاسبه و جبران کرد. آنها فقط می‌توانند الهام بخش سایر روش‌های بخشش بدون چشم داشت شوند. تاریخ، توالی زنجیره‌های علیّ نیست؛ بلکه مانند رابطه بین نور خورشید و حیات روی زمین، باید به صورت سلسله‌ای از الهامات، سرایت‌ها، دیدنی‌ها و نادیدنی‌ها، ابهامات و مکاشفه‌ها، در نظر گرفته شود.

هر فرد، محصول منفرد کلیت کاری است که در ساختن جهان طبیعی و اجتماعی نقش داشته است. تاریخ بیولوژیک و شخصی او را نمی‌توان جدا از تاریخ جهان، تکامل و تمدن، درک نمود. اوجالان همچنین استدلال می‌کند که هر چیزی که در طول تاریخ ساخته شده است و کل محصول کار، طبیعت دوم زمین را شکل می‌دهد. در دنیای معاصر، طبیعت اول و طبیعت دوم که بازیگران اصلی آن انسان‌ها هستند، در تضادی هولناک به سر می‌برند. در یک جامعه سیاسی اخلاقی، این دو طبیعت باید با هم هماهنگ شوند. افزون بر آن، برای یافتن الهام جهت‌برساخت یک جامعه اخلاقی، لازم نیست راه دوری برویم. الهام بخشی برای حیاتی اخلاقی، در شکل‌گیری شخص توسط تاریخ، نهفته است.

هنگامی که تاریخ و محصولات کار به عنوان طبیعت دوم تعریف شوند، می‌توان استدلال کرد که درست مانند تکامل بیولوژیک، اینها نیز در ژن‌های انسان و جامعه نقش بسته و ذخیره گشته‌اند. انسان‌ها ناگزیر باید در قبال زندگی، تاریخ و کار صرف شده برای آن‌ها، و در قبال این هدیه‌های منحصر به فرد بلاعوضی که دریافت کرده‌اند، احساس مسئولیت کنند. به همین ترتیب، هر فرد، به اندازه‌ای که همه آنچه را که پیش روی اوست و ارزش‌های حاصل از کلیت کار جهانی و تاریخی را در خود

داشته باشد، به‌طور منحصربه‌فردی توانا، انعطاف‌پذیر و مصمم است. با این حال، قابلیت‌های او در زیر شخصیت‌هایی مدفون است که توسط سرمایه‌داری، ناسیونالیسم، خانواده‌گرایی و دین‌گرایی بر او تحمیل شده است. برای اینکه یک انسان به ظرفیت کامل خود برسد و نقش خود را در تاریخ جهانی درک کند، باید تاریخ خود، ماهیت اجتماعی خود، توانایی‌های جسمی خود و نیروی کار صرف شده برای خودش را آشکار سازد. او باید در مورد هوش عاطفی خود بیاموزد و آن را بیشتر توسعه دهد.

هر انسانی با انتخاب، کار و حرکت خود و ارزش‌هایی که تولید می‌کند، در ساختن طبیعت، زندگی، تاریخ و جهان هستی سهیم است. بنابراین، دقیقاً چنین است که زندگی عبارت است از چیزی که می‌توان در راه آن مُرد، و حتی گاهی به خاطر آن کُشت. حقیقت، فردی نیست، یا، بهتر است بگوییم، حقیقت فردی از حقیقت هستی و حیات جدا نیست. در لحظه مرگ، درست مانند سایر لحظات زندگی، انسان زحمت می‌کشد و ارزش تولید می‌کند، که سپس به گردش در می‌آید و بخشی از تاریخ و ساختار ژنتیکی جامعه می‌شود. بنابراین، در جنبش آزادی‌گردستان، مردن در مبارزه برای آزادی به عنوان ارزش آفرینی، هدیه دادن به زندگی، و تلاش برای جامعه و جهان، تعریف می‌شود.



آزادی

اوجالان در نوشته های زندان خود اظهارات متفاوتی درباره آزادی به زبان می راند و به مفهوم سازی های متفاوتی می رسد. به عقیده اوجالان، آزادی ارتباط نزدیکی با حرکت، ظرفیت معنا بخشیدن و عشق دارد. بایستی توجه داشت که در این مقاله در صدد ردیابی مسیرهای مختلف بحث اوجالان از آزادی نیستم. در عوض، من نظرات خود را به جنبه هایی از درک اوجالان از آزادی محدود می کنم که مستقیماً بر عملکرد او و جنبش آزادی کردستان تأثیر می گذارد.

همانطور که قبلاً اشاره کردم، به باور اوجالان، آزادی در درجه اول، حرکت و انرژی است. این مسأله را می توان هم در نوشته های او دید و هم در پیشنهادهای که در مورد سازماندهی آزادی و دموکراسی در جنبش آزادی کردستان و به طور گسترده تر در خاورمیانه ارائه می کند. اوجالان هر زمان که توانست با جهان خارج ارتباط برقرار کند، پیشنهاد کرد که جنبش آزادی کردستان، زنان و سایر نیروهای دمکراتیک در ترکیه، تشکیلات اجتماعی و سیاسی جدیدی ایجاد کنند و تشکیلات موجود، هویت و نقش هایشان را در مبارزات به صورت ساختاری تغییر دهند. این امر تا حد زیادی به جستجوی مداوم پر تکاپو و نوآورانه اش برای بهترین شکل ممکن سازماندهی اجتماعی، بر می گردد.

به هر حال، یکی دیگر از دلایل زیربنایی، این واقعیت است که هدف اوجالان ایجاد حرکت و تحرک در زندگی اجتماعی و سیاسی است؛ بنابراین، سیاست، در مدیریت و اداره متأثر از عادات و عرف خلاصه نمی شود، به طوری که کسانی که هسته اصلی سازماندهی موجود را تشکیل می دهند، دچار آشفتگی خواهند شد و راه جهت گشودن فرصت های جدید به روی کسانی که در حاشیه هستند باز می شود. از سوی دیگر، دولت با «دستگیری» و «بازداشت» شرکت کنندگان این جنبش، در صدد متوقف ساختن آن بر می آید. از قضا، دستگیری فقط دیگران را برای جبران کاستی هایی که پشت سر گذاشته اند بسیج نموده و باعث گردش دائمی نهادها، کار و گفتار در جامعه شوند.

به نظر من یکی دیگر از نتایج ایجاد سازمان های جدید، عدم حاکمیت است. وجود چندگانگی سازمان هایی که در فضاهای مختلف و تودرتو فعالیت می کنند و تغییرات پیچیده در اقتدار و روابط میان آنها، این تضمین را می دهد که هیچ نهاد واحدی هرگز ابزار قدرت و حکومت را تسخیر و قبضه نخواهد کرد. برعکس، این واقعیت که تعدادی از مؤسسات و مدیران دائماً متغیر، به صورت همزمان مسئولیت فعالیت در یک حوزه معین را بر عهده

دارند، مانع از بسته ماندن هر یک از آنها می‌شود و همه آنها را مجبور می‌سازد در ارتباط باقی بمانند، بدون اینکه هیچ یک از آنها از استقلالشان محروم گردند. همچنین تضمین می‌کند که تصمیمات اتخاذ شده بر اساس اختیارات کسب شده توسط یک سازمان، هرگز نمی‌توانند به طور کامل محقق شوند مگر اینکه توسط سایرین تایید شوند. به این ترتیب، تکثیر، تنوع، و تمایز - به عبارت دیگر، آزادی - می‌توانند به روشی غیرمکانیکی بازتولید گردند.

از نظر اوجالان، آزادی علاوه بر حرکت ذهنی و جسمی، ارتباط تنگاتنگی با ظرفیت معنا بخشی نیز دارد. به عبارت دیگر، حرکت تا آنجا به آزادی تبدیل می‌شود که مردم - به صورت فردی و جمعی - بدان معنا ببخشند. از سوی دیگر، برای توسعه ظرفیت معناداری، یک فرد یا جمع باید ابتدا خود را از مجموعه‌های معنایی هژمونیک رهانیده و جدا سازد. با این حال، این به تنهایی کافی نیست. همچنین لازم است تبیین‌ها و روایاتی ارائه شود که تعداد فزاینده‌ای از مردم قادر باشند خود و تجربیات خودشان در آن بیابند. برای مثال، روایت تاریخی که اوجالان بر اساس عصر نوسنگی توسعه داده است، راهی را برای زنان فراهم می‌کند تا به زندگی خود، داستان‌های مادرانشان، خاطرات، افسانه‌ها و قصه‌های زنان، و به رنج و عذاب، و مقاومتی که زنان در طول تاریخ از خود نشان داده‌اند، معنا ببخشند و در ضمن، آن‌ها را در عالمی جامع و معقول قرار می‌دهد.

در این زمینه، باید به واژگان تئوریک و روزمره منحصر بفرد مورد استفاده جنبش آزادی کردستان نیز اشاره کنم. این واژگان تا حدی توسط اوجالان ایجاد شده است و مردم را تشویق می‌کند تا از زبانی که باعث می‌شود خود را به شیوه‌های هژمونیک تصور کنند، اجتناب نمایند. این واژگان به آن‌ها اجازه می‌دهد تا داستان‌های متفاوتی درباره کیهان، زندگی، انسانیت، طبیعت و... بگویند؛ و راه‌های جدیدی برای دیدن و حس کردن در اختیارشان می‌گذارد. در اینجا، رابطه دیالکتیکی تقدس و تقدس زدایی - که قبلاً در مورد آن بحث کردم - وارد عمل می‌شود. برخورداری از واژگان خاص خود برای صحبت در مورد موضوعات مختلف، به جنبش و خلق اجازه می‌دهد تا به روش‌هایی که سابقاً ممکن نبود، در تولید دانش مشارکت کنند. دانش، تقدس زدایی گشته و دمکراتیک می‌شود و جامعه از یکی از ابزارهای ایجاد ساختارهای هژمونیک محروم می‌گردد. جادو، در معنایی که من از این اصطلاح با تکیه بر تفسیر آگامبن بهره می‌گیرم، زمانی ممکن می‌شود که ابزارهای مختلف

(از جمله ابزارهای دانش‌سازی) از نام‌های سلطه‌جویانه‌ای که به آنها داده شده و محدودیت‌هایی که بر آنها تحمیل شده است، نجات یابند و به روی ترکیبی از نام‌ها و روایات جدید گشوده شوند.

با این حال، نه حرکت و نه توسعه یک ظرفیت مستقل برای ایجاد معنا، پایه‌های کافی برای آزادی نیستند. آزادی همچنین مستلزم آن است که مردم قدرت خود را برای ساختن فعالانه چیزهای جدید افزایش دهند. آزادی، به این معنی نیست که شخص هرچه می‌خواهد انجام دهد. برعکس، تلاش و اراده عظیمی را می‌طلبد که به شخص اجازه می‌دهد برای غلبه بر محدودیت‌های خود، بر خلاف عادات خود عمل کند و برای خود و روابطش تلاش کرده و انرژی صرف نماید. به عنوان مثال، وقتی زنان ظرفیت فیزیکی خود را افزایش می‌دهند یا اطلاعات و مهارت‌هایی را که عمدتاً در اختیار مردان است به دست می‌آورند، در واقع، قدرت خود را برای «ساختن» افزایش می‌دهند و احساس استقلال و آزادی بیشتری می‌کنند. به همین ترتیب، به موازات اینکه جامعه کردستان نهاد‌های خود را می‌سازد و ابزار تولید، بازتولید و دفاع ذاتی را از دولت، مردان و نخبگان پس می‌گیرد، در واقع، خود را آزاد می‌سازد. در نهایت، ظرفیت «ساختن»، درست مانند ظرفیت‌های حرکت و معناسازی، مفهوم آزادی را جمع می‌کند و روشن می‌سازد که آزادی فرد به آزادی و خودمختاری جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند بستگی دارد، نه مستقل بودن از آن.

می‌خواهم در اینجا داخل پراکنش موضوعی را مطرح نمایم. بسیاری از فرهنگ‌ها روایت‌هایی تولید کرده‌اند که عشق و آزادی را به هم پیوند می‌دهند. بر اساس چنین روایت‌هایی، عشق آنقدر احساس قدرتمندی است که ممکن است مردم را به کارهایی وادارد که برایشان ممنوع است. افراد، ارزش‌ها و هویت اصلی خود را از طریق عشق می‌شناسند و در برابر ساختارهایی که آنها را سرکوب می‌کنند و بر آن‌ها اعمال سلطه می‌کنند، سر به عصیان بر می‌دارند. از سوی دیگر، خوشبختی زمانی حاصل می‌شود که فرد بتواند بین امیال خود (عشق، تمایلات جنسی، شناخت و...) و هنجارهای اجتماعی، هماهنگی و تعادل برقرار سازد. در مدرنیته کاپیتالیستی چنین تعادلی از طریق ازدواج و خانواده هسته‌ای^۱، مالکیت و شهروندی (آن هم از نوع جنسیت زده)، حاصل می‌شود. به نظر می‌رسد به محض اینکه موارد حاصل شوند، مردم،

۱ - Nuclear family: به خانواده‌ای متشکل از پدر، مادر و فرزندانشان اطلاق می‌شود.

دیگر حرفی برای گفتن ندارند. عشق در اندیشه اوجالان نیز دارای جایگاهی مرکزی می‌باشد و ارتباط نزدیکی با آزادی و حقیقت دارد. با این حال، این عشق، شکلی از عشق نیست که بتواند به جنبه جنسی ختم گردد، به واسطه خانواده، دارایی و ملّت احاطه شود، یا اصل و نسب را بازتولید نماید. عشق و اروتیسم در ارتباط با طبیعت، جهان و انقلاب، به مثابه نوعی حرکت و جریان در مردم، ماده زنده و جامعه - به عبارت دیگر، در انواع روابط - زیسته می‌شود. با دستیابی به آزادی، فرد از آنچه در حال حاضر امکان پذیر است فراتر رفته و رمز و رازهای جدیدی را می‌گشاید و شعوری به دست می‌آورد که طبیعت اول و دوّم را هماهنگ می‌کند.

دوستی و رفاقت - در زبان گُردی «Hevallik» - یکی از مهمترین روابطی است که به زندگی معنا می‌بخشد و انسان را به سوی حقیقت سوق می‌دهد. این، نوعی تعلق خاطر است که در قالب ملّت، دارایی یا خانواده، نمی‌گنجد. نمی‌توان آن را به منفعت تبدیل کرد و قابل مبادله نیست. هم شامل برابری است و هم تفاوت. [رفاقت] از طریق هماهنگی و تعارض توأمان و تمجید و انتقاد توأمان، توسعه می‌یابد. دوستی/ رفاقت/ هُوَالیک، در رقص گُردی - هالای - به بهترین وجه خود را نشان می‌دهد: عملی که در آن، جمعی متشکل از افرادی با حالت مایل به یکدیگر در یک جهت جریان می‌یابد و در عین آنکه افراد، خود را در استایل و حالات دست و بدن از یکدیگر متمایز می‌سازند، هماهنگ می‌شوند.

یکی از گزاره‌هایی که اندیشه اوجالان را متبلور می‌کند و آرمانشهر و معرفت‌شناسی سنّت‌های بدعت‌گرایانه گذشته (یعنی علویت، تصوف، میتولوژی) را در خود دارد، عبارت است از این جمله: «حقیقت، عشق است و عشق، حیاتِ آزاد». بنابراین، «حقیقت»، مفهوم دیگری است که برای درک الهیات مدرنیته دمکراتیک که اوجالان در سر می‌پروراند، باید مورد بحث قرار گیرد.

حقیقت

با آثار میشل فوکو، که به شدت اوجالان را تحت تأثیر قرار داده است، صحبت در مورد حقیقت به خودی خود و بدون اذعان به اینکه حقیقت توسط قدرت تولید می‌شود و باید به عنوان یک ساختار اجتماعی و سیاسی درک شود، غیرممکن شد. اوجالان، با تکیه بر این بینش‌ها در کتاب‌هایش اظهار می‌دارد که بزرگترین سلاح سلطه، خلق و انتشار حقیقت است، و علوم پوزیتیویستی رژیم‌های حقیقتی هستند که توسط قدرت تولید گشته اند و قدرت تولید می‌کنند. با این حال، اذعان به اینکه حقیقت نوعی برساخت است، اوجالان را به نسبی‌گرایی نمی‌کشاند. در عوض، او دو رویکرد متفاوت و مکمل در مورد حقیقت ایجاد می‌کند و آنها را مرکز الهیات خود قرار می‌دهد. رویکردهای مختلف در دو فعالیت متنوع بیان شده و با آنها مرتبط است: «ساختن» و «کشف کردن».

از نظر اوجالان، هدف تمام کنش‌های تاریخی، آزادی، و در واقع، حرکت است. از سوی دیگر، حقیقت، کلیت آفرینش‌ها، احساسات و ارزش‌هایی است که زندگی را آزاد می‌کنند. حقیقت، خود به خود ظاهر نمی‌شود. حقیقت از طریق افشاگری نیز به دست نمی‌آید. حقیقت باید با تلاش عظیم و کنش اخلاقی برساخته شود. حقیقت در روابط، عواطف و اعمالی که رهایی بخشد، تولید می‌شود. آنچه با حقیقت مخالف است، شرارت، خودداری از کار و عدم وفاداری است. برای مثال، درست یا نادرست بودن یک نفر در یک بحث، ربطی به مفهوم حقیقت ندارد، زیرا هر خط استدلالی اگر به آزادی جمعی یاری نرساند، می‌تواند به حقیقت آسیب برساند. به طور خلاصه، تولید و برساخت حقیقت، ناظر بر خلق چیزی است که به آزادی کمک می‌کند. از این نظر، حقیقت، هم فردی است (حقایقی که فرد ایجاد می‌کند تا خود را مختار و آزاد نماید) و هم جمعی (حقایقی که برای خودمختاری و آزاد ساختن جامعه شکل می‌گیرند)، و این دو را هماهنگ می‌سازد.

از سوی دیگر، همچنین می‌توان درکی متافیزیکی از حقیقت را در نوشته‌های اوجالان ردیابی کرد. در این تعبیر دوّم، حقیقت در جهان، جامعه و فرد نهفته است و باید بازبازی شود. حقیقت، کلیت خوبی، زیبایی و صداقت، هماهنگی بین طبیعت اوّل و دوّم، و این واقعیت است که «ابدیت در زمان حال نهان است و ذاتی رخدادهای لحظه‌ای است». حقیقت، تمامیت تاریخ و هستی و این واقعیت است که همه موجودات زنده، مجموع زحمت و کار صرف شده در جهان را در درون خود نهفته دارند. مسئولیت و وظیفه

گنش و اندیشه انقلابی، آشکار ساختن این حقیقت است. زبانی که اوجالان به کار می‌برد، که برخی آن را گاهی اغراق آمیز و مبالغه آمیز می‌دانند، در چارچوب چنین درکی از حقیقت معنا می‌یابد: یکی از نمونه‌های آن، روشی است که اوجالان زنان و الهه‌ها را به هم پیوند می‌دهد. از آنجایی که اوجالان معتقد است که کلیت تاریخ زنان در هر زن زنده انباشته و تعبیه شده است، پیشنهاد می‌کند که زنان باید در زندگی و اعمال خود، در دنیای معنا و احساس خود، زنانگی ای را که در دوران نوسنگی از آن برخوردار بودند، آشکار سازند.

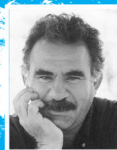
به این ترتیب، زنان معاصر می‌توانند به قدرت معنا بخشیدن و برساخت آنچه که الهه‌های توصیف شده در اساطیر سومری زمانی از آن برخوردار بودند، دست یافته، و در این فرآیند آزاد شوند و به دیگران نیز کمک کنند تا آزادی خود را به دست آورند. جستجوی پرشور زنان برای حقیقت خود در تاریخ، طبیعت، و زندگی جمعی، تجربه آنها از این جستجو به عنوان برساخت و مکاشفه، و کار و رنج عظیم، نظم و انضباط، و همچنین فداکاری و عشقی که به آن می‌پردازند، و به طور کلی فعالیت هایشان، روند آزادی زنان را در جنبش آزادی کردستان تعریف می‌کند.

نتیجہ

الهیات اوجالان، قدرت بخش و رهایی بخش است. با این حال، به مبارزه ای بی پایان نیز اشاره می‌کند و معیارهایی را برای زندگی معرفی می‌کند که بسیاری از مردم، آن را طاقت فرسا می‌دانند. روایت اوجالان، جای مِلودرامی که در مدرنیته کاپیتالیستی رایج شده است را می‌گیرد و رابطه بین فرد و جامعه را سازمان‌دهی می‌کند. همچنین، شک‌گرایی را به عنوان شیوه ای از مخالفت، رد می‌کند. در عوض، او خواستار آن است که زندگی با شرایط حماسی سپری شود و به گونه ای سازمان یابد که بتواند سرمشق و عبرت آموز باشد. بنابراین، او فرد را فرا می‌خواند تا با بدل شدن به تدارک دهنده رهایی جمعی، در ساختن تاریخ مشارکت ورزد. نکته جالب توجه این است که روایت اوجالان، حماسه را دمکراتیک می‌کند: زندگی حماسی، دیگر امتیازی محفوظ برای افراد از پیش مقدر شده نیست، بلکه چیزی است که برای همگان قابل دسترسی است. در الهیات جنبش آزادی کردستان، هر زندگی می‌تواند در مبارزه برای حقیقت و آزادی، حماسی گردد و شایان آن است که به عنوان اسطوره و افسانه بازگو شود. علاوه بر این، بیان داستان چنین زندگی‌هایی، آنها را چند برابر می‌کند، ارزش‌هایی که تولید کرده‌اند را به گردش در می‌آورد، و حس الهام و تعلق خاطر را برمی‌انگیزد.

اگر سنگ بنای مدرنیته کاپیتالیستی، خانواده هسته‌ای، مالکیت و دولت‌مملّت باشد، بلوک‌های سازنده مدرنیته دمکراتیک، عبارتند از: جنبش، انعطاف‌پذیری و انرژی. آکادمی‌ها، کمون‌ها، تعاونی‌ها و رفاقت‌هایی که در درون آنها شکل می‌گیرد، ساختارهایی هستند که حرکت را تولید و بازتولید می‌کنند. آنچه به مدرنیته دمکراتیک جهت‌گیری، شکل و محتوا می‌بخشد، نه پیشرفت، بلکه جستجوی حقیقت است. این، میل به آشکارسازی و ظرفیت ساختن خوبی و زیبایی است که بشر از تاریخ خود به ارث برده است. آنچه نهادها، فضاها و جهت‌گیری‌های مختلف مدرنیته دمکراتیک را گرد هم می‌آورد، عشق، بخشش بدون دریافت، و آفرینش است.

این مقاله برای کتاب حاضر نگاشته شده است.



نازان اوستونداغ، دکترای خود را در سال ۲۰۰۵ از گروه جامعه شناسی دانشگاه بلومینگتون ایندیانا دریافت کرد. وی از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۸ به عنوان استادیار در دپارتمان جامعه شناسی دانشگاه بوغازیچی استانبول، مشغول به کار بود. در حال حاضر، او همکار آکادمی در تبعید و موسسه آموزش بین الملل صندوق نجات دانش پژوه، در انجمن مطالعات فرامنطقه‌ای است. اوستونداغ در مورد سیاست‌های اجتماعی، ذهنیت‌های جنسیتی و خشونت دولتی در کردستان، مطالب زیادی نوشته است. او همچنین به عنوان ستون نویس برای مجله «توکتا» و روزنامه «صبح آزاد»، کار کرده است و نظرات او در سایتهای اینترنتی مانند «Roar Magazine»، «۲۲۴»، «Bianet»، و «Jadaliyya» منتشر شده است. اوستونداغ، یکی از اعضای «زنان برای صلح» و «دانشگاهیان برای صلح» است. او در حال کار بر روی کتابی تحت عنوان «مادر، سیاستمدار و گریلا: ظهور کیهان‌شناسی سیاسی جدید در کردستان از طریق بدن و گفتار زنان» می‌باشد.

نازان اوستونداغ

الهیات مدرنیته دمکراتیک: کار، حقیقت، آزادی

ابتکار عمل آزادی برای اوجالان

Nazan Ustundağ

The Theory of Democratic Modernity: Labor, Truth, and Freedom

International initiative

